



بررسی و نقد دیدگاه‌ها درباره غیبت مخالف

سیدجعفر صادقی فدکی*

علی‌اکبر احمدپور**

چکیده

یکی از پرسش‌های مطرح در حوزه فقه خلافی آن است که آیا غیبت مخالفان و منکران ولایت رواست یا غیبت آنان، همچون شیعیان که در اصطلاح فقیهان امامیه، مؤمن نامیده می‌شوند، ممنوع و نارواست؟ در این باره دو دیدگاه میان فقیهان امامیه وجود دارد: برخی فقیهان پیشین و عده‌ای از معاصران قائل به جواز غیبت آنان شده‌اند و در مقابل، عده‌ای از پیشینیان، همچون محقق اردبیلی، و بسیاری از فقیهان معاصر غیبت مخالفان را حرام و ناروا شمرده‌اند. دیدگاه صحیح، که در این مقاله به آن توجه شده، نظریه اخیر است؛ از این رو، به منظور تقویت این دیدگاه و برداشتن موانع پیش‌رو، در آغاز نظریه «قول جواز» مطرح و نقد گردیده و سپس نظریه محقق اردبیلی و دیگر پیروان این دیدگاه، بیان و با طرح دلایلی چند تأیید شده است.

کلیدواژه‌گان: غیبت، مخالف، مؤمن، مسلمان، تحریم.

sadeghi.fadak@gmail.com

a-ahmadpour@um.ac.ir

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

** عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. مقدمه

یکی از مباحث پرچالش در حوزه فقه مقارن، که نقش برجسته و تأثیرگذاری در تقریب یا جدایی مذاهب دارد، موضوع غیبت مخالف، اعم از اهل سنت یا شیعیان است.

بی‌گمان، غیبت یکی از رذائل اخلاقی است که آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی، و دنیوی و اخروی فراوانی در پی دارد. این عمل علاوه بر اینکه سبب سوءسریه و تعدی به حقوق دیگران، و مانع تقرب فرد به خداوند می‌گردد، موجب ایجاد کینه، عداوت و تفرقه میان افراد و جامعه مؤمنان و مسلمانان شده و گاه اسباب ایجاد هتک حرمت، اختلافات بزرگ و حتی ریخته شدن خون انسان‌های بی‌گناه نیز می‌گردد؛ چنان‌که در روایتی از رسول خدا ﷺ آمده است که خداوند، در قیامت، زبان انسان را به شدیدترین کیفرها عذاب می‌کند و هنگامی که این عضو از علت این عذاب شدید سؤال می‌کند، در پاسخ گفته می‌شود:

«از تو سخنی خارج شد و به شرق و غرب عالم رسید و به جهت آن، خون‌های حرامی ریخته شد و مال‌های حرامی به غارت رفت و عورت‌های حرامی هتک شد. به عزت و جلالم سوگند، تو را چنان کیفر خواهیم کرد که هیچ‌یک از اعضای بدن تو را آن‌گونه عذاب نخواهم کرد»^۱ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۱۱۵).

به‌همین جهت، این رذیله اخلاقی در آیات و روایات بسیار نکوهش شده است: مثلاً در آیه‌ای از قرآن کریم، خداوند متعال با نهی از غیبت مؤمنان از یکدیگر، این عمل را همچون خوردن گوشت مردار برادر دانسته است: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ (حجرات: ۱۲). در روایاتی نیز پیامبر اکرم ﷺ با نهی از غیبت، این عمل را بدتر از زنا شمرده (شیخ صدوق، ۱۳۸۶ق: ج ۲، ص ۵۵۷) و همچنین سبب عدم قبولی روزه و وضو دانسته (حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۲۷۸) و از جاویدان بودن غیبت‌کننده در آتش جهنم - در صورت توبه نکردن - سخن به میان آورده است (همان، ص ۲۸۵). امیر مؤمنان، علی علیه السلام، نیز غیبت را خورش سگ‌های جهنم شمرده و فرموده است: «دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند از حلال زاییده شده، درحالی‌که



گوشت بدن دیگران را می خورد» (شیخ صدوق، ۱۴۱۷ق: ص ۲۷۸؛ حر عاملی، همان: ص ۲۸۳). امام صادق علیه السلام نیز در روایاتی مسلمانان را برادر یکدیگر می داند که از هم غیبت نمی کنند (حر عاملی، همان: ص ۲۸۰) و غیبت کنندگان را خارج از ولایت خداوند و داخل در ولایت شیطان بر می شمرد (همان: ص ۲۸۵). براساس آیات و روایات یادشده، فقیهان امامیه، به اتفاق، غیبت را عملی حرام شمرده اند (علامه حلی، ۱۴۲۲ق: ج ۱۲: ص ۱۴۴؛ محقق اردبیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۸، ص ۷۶؛ انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۱۵؛ خمینی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۲۴۵).

در این باب که حرمت یادشده تنها به شیعیان و اهل سنت اختصاص دارد و یا مخالفان در مذهب را نیز شامل می شود، رأی فقیهان امامیه و اهل سنت مختلف است؛ در میان فقیهان امامیه در این باره دو دیدگاه وجود دارد: برخی غیبت مخالفان را جایز شمرده اند، ولی عده ای دیگر این عمل را حرام دانسته اند. این دو دیدگاه در میان فقیهان اهل سنت نیز وجود دارد: با این تفاوت که آنان نیز هرچند غیبت را به طور مطلق حرام دانسته اند، ولی غیبت اهل بدعت و فسق را جایز شمرده اند (نووی، بی تا: ج ۵، ص ۳۸۰؛ ابن حجر، بی تا: ج ۱۰، ص ۳۹۸) و بسیاری از آنان شیعیان را به سبب برخی عقاید ویژه، اهل بدعت و فسق شمرده اند (ابن عربی، بی تا: ج ۱، ص ۲۸۲؛ الدوبیش، بی تا: ج ۲، ص ۲۶۸) و برخی پا را فراتر نهاده و به دلیل بغض شیعیان به برخی صحابه یا نپذیرفتن امامت شیخین، آنان را تکفیر کرده (ابن کثیر، ۱۴۱۲ق: ج ۴، ص ۲۱۹) و حتی جهاد با شیعیان و قتل آنان را جایز شمرده اند (شرف الدین، بی تا: ص ۱۴۳)؛ با وجود این، چون موضوع مقاله بررسی دیدگاه های فقیهان امامیه است، از ورود به بحث دیدگاه فقیهان اهل سنت در این باره خودداری و بحث درباره این موضوع را به مجالی دیگر واگذار می کنیم.

پیش از پرداختن به دیدگاه های فقیهان امامیه در این باب، و بررسی و نقد آنها لازم است مفهوم و گستره غیبت و برخی دیگر از اصطلاحات و واژگان کلیدی مرتبط با موضوع تبیین گردد.

۲. اصطلاحات و مفاهیم

غیبت: از ریشه «غیب» و در لغت به معنای عیب جویی از دیگران است (زیبیدی، بی تا: ج ۱، ص ۴۱۷). برخی در تعریف غیبت تفصیل بیشتری داده و گفته اند: «غیبت به معنای آشکار





کردن عیوب پنهان دیگری در غیاب اوست: به گونه‌ای که غیبت‌شونده از شنیدن آن دچار ناراحتی و افسردگی گردد؛ مشروط به اینکه عیوب یادشده در او وجود داشته باشد و در غیر این صورت، تهمت و افترا به‌شمار خواهد رفت» (جوهری، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۹۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۶۵۶؛ طریحی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۱۳۵) و در نقلی دیگر، غیبت، مطلق یاد کردن از دیگری در غیاب او دانسته شده است: اعم از اینکه به نیکی و یا زشتی باشد (زبیدی، همان: ج ۱، ص ۴۱۷).

در اصطلاح فقیهان نیز برای غیبت تعاریفی همسو با لغویان بیان شده است. شهید ثانی غیبت را بیان چیزی دانسته است که در غیاب فرد مایهٔ ناخرسندی او گردد (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق: ص ۱۱). برخی دیگر گفته‌اند: «غیبت عبارت است از یاد کردن از دیگری به چیزی که برایش، در صورت شنیدن، ناخوشایند است: اعم از اینکه نقص یادشده در نفس یا بدن یا دین یا دنیا یا چیزی که متعلق به اوست باشد» (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۲۱). برخی دیگر قصد مذمت و وارد کردن نقص را نیز در تعریف غیبت دخیل دانسته و گفته‌اند: «غیبت آن است که از فردی در غیابش به چیزی که برای او ناخوشایند است و در عرف، نقص به‌شمار می‌رود، به قصد مذمت و وارد کردن نقص، یاد شود» (صاحب‌جواهر، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۶۴).

همچنین، به نظر فقیهان، یاد کردن از دیگری، اعم از این است که با گفتار تحقق پذیرد و یا با فعل، اشاره، رمز، حرکتی خاص، نوشتار و یا روش‌ها و راه‌های دیگر انجام شود (انصاری، همان: ج ۱، ص ۳۳۱؛ نراقی: ج ۱۴، ص ۱۶۲).

مؤمن: در لغت به معنای تصدیق‌کننده و ایمان‌آورنده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۱۳۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق: ج ۱۳، ص ۲۶) و در اصطلاح کلام و فقه به کسی که اعتقاد جازم و خالی از شک و شبهه به دین اسلام داشته و شهادتین را بر زبان جاری کند (سعدی، ۱۴۰۸ق: ص ۲۷) یا به کسی که اعتقاد قلبی به خدا و رسول او و آنچه از جانب خدا نازل شده، داشته باشد و به این امور اقرار کند گفته می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق: ص ۱۴۰) و در اصطلاح خاص فقه امامیه به پیروان مذهب اهل بیت که ولایت و امامت آنان را پذیرفته‌اند نیز اطلاق می‌شود (فتح‌الله، ۱۴۱۵ق: ص ۲۷؛ انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۱۹).

مخالف: از ریشه «خلف» و در لغت به معنای مخالفت کننده است. در لسان عرب، رجل خالف و خالفه یعنی کسی که بسیار مخالفت می کند (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ج ۹، ص ۹۰) و در اصطلاح فقه امامیه به مسلمانی که بر غیر مذهب امامیه قرار دارد گفته می شود (فتح الله، همان: ص ۳۶۰؛ محقق اردبیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۱۲، ص ۳۲۷).

افراد، گروه‌ها و مذاهب فراوانی در گستره مخالفان مذهب امامیه هستند: برخی از آنان، که عموم اهل سنت بوده و بیشترین شمار مخالفان را تشکیل می دهند، هیچ گونه عناد و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام ندارند و بلکه بسیاری از آنان جزء محبان اهل بیت علیهم السلام هستند؛ در مقابل، برخی گروه‌ها و فرقه‌ها همچون نواصب، خوارج و اهل بدعت و مانند آنها قرار دارند که علاوه بر دشمنی و عناد با اهل بیت علیهم السلام در دین نیز بدعت‌ها و انحرافات زیادی ایجاد کرده و با عقاید باطل خود اسباب انحراف و گمراهی دیگران را فراهم می کنند؛ بر پایه روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، حکم این افراد از دیگر مسلمانان پیرو مذاهب اهل سنت جداست.

۳. دیدگاه‌های مطرح درباره غیبت مخالف

بی گمان و بر پایه دلایل فراوانی از قرآن و سنت و نیز عقل و اجماع، تعرض به آبروی دیگران و غیبت کردن از آنان، فارغ از موارد استثناء، حرام و نارواست، و بدون ملاحظه جوانب مختلف نمی توان به تخریب افراد پرداخت و حیثیت و آبروی آنان را به بازی گرفت. اما پرسش اصلی در اینجا آن است که آیا از مسلمانانی که فاقد باور شیعی اند و در باب خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله منکر نصوص امامت بوده و یا برتری امیر مؤمنان، علی علیه السلام، بر خلفای پیشین را باور ندارند می توان غیبت نمود و یا اینکه غیبت آنان نیز همچون مؤمنان شیعی ناروا و حرام است؟ تأمل و تفحص در آثار فقیهان امامیه نشان می دهد که تاکنون دو دیدگاه در میان آنان شکل گرفته است:

نظریه نخست که عده ای از پیشینیان و برخی فقیهان معاصر آن را پذیرفته اند، جواز غیبت مخالفان در مذهب است: از پیروان این دیدگاه صاحب جواهر و صاحب ریاض هستند که جواز این عمل را بی ریب و شک دانسته اند (صاحب جواهر، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۶۲؛



طباطبائی، ۱۴۱۹ق: ج ۸، ص ۶۷). از دیگر فقیهان پیرو این دیدگاه به صاحب حدائق الناضره (محقق بحرانی، ۱۳۷۸ق: ج ۱۸، ص ۱۴۸) و محقق نراقی (۱۴۱۸ق: ج ۱۴، ص ۱۶۲)، و از معاصران به شیخ انصاری (۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۱۹) و آیت الله خوئی (بی تا: ج ۱، ص ۵۰۳) می توان اشاره کرد.

دیدگاه دوم نظریه محقق اردبیلی است که غیبت را از همه مسلمانان، چه شیعه و چه اهل سنت، ممنوع و ناروا می داند و تنها غیبت کافران را روا و بی اشکال می داند (محقق اردبیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۸، ص ۷۷). محقق سبزواری، که دیدگاه و برخی دلایل ایشان را بدون نقد و ایراد نقل کرده است، را نیز از پیروان این دیدگاه می توان به شمار آورد (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۴۳۶). بیشتر فقیهان معاصر امامیه هم در باب این موضوع همین دیدگاه را برگزیده اند (جوادی آملی جلسه ۱۹۳ و ۱۹۴، مکارم شیرازی، ۱۴۱۵ق: ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ سبحانی، ۱۴۱۰ق: ص ۴۹۳؛ محسنی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۵۱۴؛ روحانی، بی تا: ج ۱۴، ص ۳۴۵).

دیدگاهی که این پژوهش می کوشد آن را اثبات کند، همین نظریه اخیر است؛ از این رو تلاش شده است نخست با بررسی دلایل دیدگاه اول و واکاوی و نقد آن، نظریه محقق اردبیلی در کانون توجه این پژوهش قرار گیرد و آنگاه ضمن اثبات آن با دلایل متقن، زمینه استحکام هرچه بیشترش فراهم آید.

۳-۱. ادله دیدگاه جواز و نقد آن

برخی فقیهان پیشین امامیه و شماری از معاصرانی که غیبت مخالفان را جایز دانسته اند، برای اثبات دیدگاه خود، به دلایل فراوانی استناد کرده اند. مهم ترین دلایل آنان به شرح زیر است:

۳-۱-۱. کفر مخالفان

برخی از فقیهان، راز روا بودن غیبت مخالفان را کفر آنان دانسته اند؛ دلیل آنان این است که در برخی روایات، منکران ولایت کافر تلقی شده اند: مانند روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «من عرفنا کان مؤمنا ومن أنکرنا کان کافرا، ومن لم یعرفنا ولم ینکرنا کان ضالا

حتى يرجع إلى الهدى الذى افترضه الله عليه من طاعتنا الواجبة فإن مات على ضلالته يفعل الله به ما يشاء» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۸۷)؛ همچنین در زیارت جامعه آمده است: «وَمَنْ جَحَدَكُمُ كَافِرًا» (شیخ صدوق، بی تا: ج ۲، ص ۶۱۳)؛ این مضمون در روایات دیگری نیز آمده است (کلینی، همان: ص ۴۱۳-۴۳۷). از سوی دیگر، آشکار است که غیبت کفار بی اشکال است و آنان هیچ گونه حرمت و مصونیتی در این باب ندارند (خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۳۲۳؛ محقق بحرانی، بی تا: ج ۱۸، ص ۱۴۸؛ انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۱۹).

بررسی و نقد

این استدلال مردود است، زیرا:

نخست، مراد از کفر در این روایات، کفر در برابر ایمان است، نه کفر در برابر اسلام؛ بدین معنی که مخالفان، فاقد ایمان واقعی اند، نه آنکه مسلمان هم نباشند؛ مؤید این امر، کاربرد واژه کفر در این روایات در برابر ایمان است: «من عرفنا کان مؤمناً ومن أنکرنا کان کافراً»؛ درحالی که کافری که مصونیت و احترام ندارد و غیبت او رواست، کسی است که اسلام را باور ندارد نه او که فاقد ایمان است.

دوم، کفر دارای مراتب گوناگون و بی شماری است: همان گونه که اسلام نیز دارای همین مراتب متعدد و متنوع است و در برابر هر مرتبه ای از مراتب اسلام، مرتبه ای از کفر قرار می گیرد که از انکار ظاهری شهادتین تا انکار قلبی همه اجزاء اسلام امتداد می یابد (خمینی امام: ج ۳، ص ۴۳۴ و ۴۳۵)؛ از این رو، در روایات دیگر بر تارک نماز و زکات و شارب خمر هم کافر اطلاق شده (حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ص ۲۹؛ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۶، ص ۴۰۵) یا ریاکار را مشرک نامیده اند (حر عاملی، همان: ج ۱، ص ۵۰). درحالی که کافری که غیبت از او رواست، فردی است که در مرتبه نخست کفر (انکار ظاهری شهادتین) قرار دارد. غیبت در مراتب دیگر آن ممنوع و ناروا است.

سوم، برفرض اینکه مراد از کفر در روایات یادشده کفر در برابر اسلام باشد، شامل عموم مخالفان در مذهب و کسانی نمی شود که در عصر حضور نبوده اند؛ زیرا از بخش های پایانی روایت یادشده که می فرماید: «ومن لم یعرفنا ولم ینکرنا کان ضالاً حتی





یرجع إلى الهدى الذى افترضه الله عليه من طاعتنا الواجبة فإن مات على ضلالتة يفعل الله به ما يشاء» و نیز روایات مشابه دیگر که در آنها آمده است: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَمَنْ دَخَلَ بِابِهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْ بَابِهِ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّتِي لِلَّهِ - عزوجل - فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۴۳۷؛ همان: ج ۲، ص ۳۸۸) به دست می آید که کسانی کافر شمرده می شوند که ولایت و امامت آنان را از روی علم و شناخت انکار کرده اند، اما کسانی که داخل ولایت آنان نشده و از آن خارج نگردیده اند، جزء افراد ضال و گمراه شمرده می شوند که خداوند متعال هرگونه که بخواهد با آنان رفتار خواهد کرد (گلیپایگانی، ۱۴۱۳ق: ص ۲۳۶).

چهارم، اگر، برپایه این روایات، باید آنان را کافر پنداشت، در این صورت نباید هیچ حکمی از احکام اسلام را درباره آنان جاری و ساری دانست؛ درحالی که بسیاری از احکام در حوزه طهارت، نکاح، میراث و مانند آن، درباره آنان جاری است و نمی توان آنها را انکار کرد؛ در صورتی که جریان این مقدار از احکام اسلامی را درباره آنان استثناء به شمار آوریم، این سخن مستلزم استثنای اکثر است که از استهجان سر در خواهد آورد و پذیرش آن را ناممکن خواهد ساخت (سبحانی، ۱۴۱۰ق: ص ۴۹۵).

۳-۱-۲. نبود اخوت ایمانی

برخی از پیروان دیدگاه یادشده معتقدند که فقط غیبت برادر مؤمن حرام است؛ غیبت غیرمؤمنان رواست و مخالفان در مذهب برادر مؤمن به شمار نمی روند؛ زیرا براساس برخی آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، مؤمن به کسانی گفته می شود که به همه آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورده، ایمان آورند و یکی از اصول اسلام و ایمان، ولایت و امامت امیر مؤمنان، علی علیه السلام، است که مخالفان در مذهب به آن ایمان ندارند (نراقی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۴، ص ۱۶۱؛ محقق بحرانی، ۱۳۷۸ق: ج ۱۸، ص ۱۵۰). دلیل اینان بر جواز غیبت مخالف، آیات و روایاتی است که در آنها غیبت برادر مؤمن حرام شمرده شده است؛ از جمله آنها آیه ۱۲ حجرات است که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ

لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید... نباید بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت کند. آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟»

در روایات نقل شده از اهل بیت علیهم‌السلام نیز غیبت مؤمن حرام شمرده شده است. مثلاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایتی فرمود: «ظلم به مؤمن و خوار کردن و غیبت او بر دیگر مؤمنان حرام است» (کلینی، همان: ج ۲، ص ۲۳۵). در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نیز آمده است: «غیبت آن است که درباره برادرت آنچه را خداوند بر او پوشانده است، بیان کنی» (همان، ص ۳۸۵)؛ همچنین آن حضرت علیه‌السلام فرمود: «کسی که از برادر مؤمن خود، بدون اینکه از او کار باطل و فاسد (آشکاری) ببیند، غیبت کند شریک شیطان خواهد بود» (شیخ صدوق، بی تا: ج ۴، ص ۴۱۷).

۹۷



به نظر برخی از پیروان این دیدگاه، مراد از مؤمن در آیات و روایات یادشده تنها شیعیان هستند و مخالفان در مذهب با پیروان اهل بیت علیهم‌السلام برادر به‌شمار نمی‌روند (خوئی، بی تا: ج ۱، ص ۵۰۴). با توجه به روایات یادشده، روایاتی که در آنها لفظ «مسلمان» آمده است حمل بر «مؤمن» می‌شود (محقق بحرانی، ۱۳۷۸ق: ج ۱۸، ص ۱۵۴).

بررسی و نقد

این استدلال فاقد وجهت است؛ زیرا:

نخست، ایمان در عصر نزول آیه شامل همه کسانی می‌گشت که ایمان واقعی به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معاد داشتند و اسلام آنان زبانی و ظاهری نبود؛ در نتیجه، این اصطلاح اهل سنت را نیز دربر می‌گرفت و تفکیک شیعه و اهل سنت، و انحصار عنوان مؤمن در پیروان اهل بیت علیهم‌السلام، در سال‌های پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در عصر امامان علیهم‌السلام صورت گرفته است؛ از این رو، نباید آیات دربرگیرنده ایمان را تنها از آن این گروه دانست؛ ضمن آنکه آیه ولایت که خواهان پذیرش ولایت از سوی مردم شده و به صورت رسمی آن را در کانون اندیشه و اعتقاد مردم جای داده است، در حجة‌الوداع در سال دهم هجری نازل شده است. در این صورت، آشکار است که پیش از حجة‌الوداع، مردم مسئولیتی در برابر امامت



به معنای مصطلح آن نداشته‌اند، از این رو، در ادبیات قرآنی، مؤمنان را منحصر در شیعیان نمی‌توان دانست؛ همان‌گونه که آیه چهاردهم سوره حجرات نیز، در تبیین تفاوت اسلام و ایمان، ایمان را بر خلاف اسلام، داشتن باور قلبی و باطنی به ارکان و آموزه‌های اسلام دانسته است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ لَمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾: «اعراب گفتند ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاوردید. بلکه بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در قلوب شما داخل نشده است».

افزون بر این، باتوجه به عموم آیه غیبت و شمول آن بر همه مسلمانان، انحصار حرمت غیبت در آیه یادشده به غیبت شیعیان، نیازمند دلیلی کارآمد و خردپذیر است که آن هم منتفی است؛ نتیجه آنکه حرمت غیبت در این آیه عام است و شامل همه مسلمانان، از جمله مخالفان هم خواهد شد (ایروانی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۱۹۴؛ سبزواری، بی تا: ج ۱۶، ص ۱۲۵؛ سبحانی، ۱۴۱۰ق: ص ۴۹۴).

دوم، هرچند موضوع، در برخی روایات، حرمت غیبت مؤمن است که محتمل است شیعیان مورد نظر باشند، اما موضوع شماری دیگر از آنها که اتفاقاً بیشترین روایات غیبت هم هستند، عنوان «مسلم» است؛ همان‌گونه که در روایتی مرسل از رسول خدا ﷺ هم آمده است: «هرکس از مسلمانی غیبت کند روزه‌اش پذیرفته نمی‌شود» (شیخ صدوق، ۱۴۱۷ق: ص ۵۱۵؛ ابن ماجه، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ص ۱۲۹۸). در روایاتی مسند و مستفیض از اهل بیت علیهم السلام نیز از غیبت مسلمان نهی شده است (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۵، ص ۵۵۳؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۲۷۸-۲۸۷). حتی در برخی روایات عنوان تحریم غیبت «ناس» و «رجل» آمده است (حر عاملی، همان: نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۹، ص ۱۲۱) که هر دو عنوان عام است و شامل مسلمانان و جز آنان نیز می‌گردد؛ هرچند این دو عنوان درباره کفار حربی تخصیص خورده است و روایات دربرگیرنده «مؤمن» تقییدکننده روایات عام غیبت که با موضوع «مسلم» و «ناس» و «رجل» آمده نیستند؛ چون هر دو مثبت‌اند و هیچ‌گونه تنافی با یکدیگر ندارند، درحالی که برپایه قواعد اطلاق و تقیید، در جایی مطلق را بر مقید می‌توان حمل کرد که با یکدیگر تنافی داشته باشند؛ بنابراین، در این صورت به هر دو دسته عمل می‌شود؛ یعنی

براساس این روایات، هم باید غیبت مؤمن را حرام و ناروا شمرد و هم غیبت مسلمان را: با این تفاوت که حرمت غیبت مؤمن به مراتب بیشتر از غیبت مسلم خواهد بود.

سوم، ممکن است منظور از مؤمن در روایات غیبت مؤمن، تنها شیعه وابسته به ولایت (در برابر مخالف که پایبند به ولایت نیست) نباشد و مؤمن در برابر منافق، منظور باشد؛ بدین معنی که مراد از مؤمنان در این روایات کسانی اند که در درون خویش به اصول اسلامی و آموزه‌های دینی باور دارند و اهل ظاهر سازی و تصنع (همچون منافق) نیستند. در این صورت روایات غیبت مؤمن، دربرگیرنده بسیاری از مخالفان نیز خواهد شد؛ زیرا آنان نیز در باطن شیفته آموزه‌های اسلامی بوده و به آن دلبسته‌اند (روحانی، بی‌تا: ج ۱۴، ص ۳۴۴؛ محسنی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۵۱۴؛ سبحانی، ۱۴۱۰ق: ص ۴۹۴).

چهارم، برادری منحصر در مؤمنان نیست که بگوییم قرآن تنها مؤمنان را برادر یکدیگر معرفی کرده است^۲ و بنابراین، غیر مؤمنان نباید برادر مؤمنان و شیعیان شمرده شوند؛ زیرا در روایاتی دیگر، مسلمانان نیز برادر یکدیگر شمرده شده‌اند^۳ و این دو دسته روایات تنافی با یکدیگر ندارند تا دسته‌ای حمل بر دیگری شود؛ بلکه هر دو مثبت هستند و به هر دو دسته روایات می‌توان عمل کرد (سبحانی، همان: ص ۴۹۵)؛ با وجود این، اخوت درجاتی دارد و مرتبه برترش ویژه شیعیان است و در مرتبه پایین‌تر همه مسلمانان شریکند.

پنجم، با استناد به برخی روایات که در شمول احکام دنیوی و پذیرش عمل ازسوی خداوند و ثواب اخروی میان درجات اسلام تفاوت نهاده (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۲۴)، می‌توان قائل به تعدد ملاک شد و گفت: برفرض اینکه مؤمن در سیره و فرهنگ امامان علیهم‌السلام کسی باشد که به همه مراتب امامت و ولایت باور داشته باشد، باز هم این نوع ایمان ملاک احکام دنیوی اسلام همچون حرمت مال، جان و آبروی مسلمان - که غیبت هم در شمار آنهاست - نیست، بلکه تنها در سعادت اخروی انسان مؤثر است، و در برابر آن، ایمانی قرار دارد که محور احکام دنیوی به‌شمار می‌رود و ارکان اصلی آن اعتقاد به اصول سه‌گانه اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد است که مخالفان هم آنها را دارا هستند.

۳-۱-۳. روا بودن تبری از مخالفان

دلیل دیگر پیروان دیدگاه مشهور، روایاتی است که بر جواز سب و لعن مخالفان و برائت از آنان دلالت دارد؛ مانند صحیحۀ داود بن سرحان که در آن به نقل از رسول خدا ﷺ آمده است:

«هرگاه اهل شک و بدعت را پس از من مشاهده کردید برائت خود را از آنان اعلان کنید و آنان را بسیار دشنام داده و از آنان بدگویی و غیبت کنید و با استدلال‌های رسا آنان را مبهوت کنید تا در فاسد کردن اسلام طمع نکنند و مردم باید از آنان حذر کنند و بدعت‌های آنان را نیاموزند. خداوند با انجام این اعمال برای شما حسنات می‌نویسد و در آخرت درجات شما را بالا می‌برد» (کلینی، همان: ج ۲، ص ۳۵۷).

در روایتی امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ به پرسش هارون بن خارجه درباره شنیدن حدیث از برخی مخالفان فرمود: «به نزد آنان نرو و به احادیث‌شان گوش نکن. خدا آنان و مذاهب شرک آلودشان را لعنت کند» (حر عاملی، همان: ج ۲۱، ص ۴۴۷)

برپایه روایات یادشده، سب و لعن مخالفان جایز است و وقتی این اعمال جایز باشد غیبت کردن آنان به طریق اولی جایز خواهد بود، زیرا غیبت نسبت به سب و لعن آسان‌تر است و در مرتبه پایین‌تری از گناه قرار دارد. افزون‌براین، در این روایات به صراحت از ارتکاب «وقیعه» از سوی آنان یاد شده است و وقیعه در لغت به معنای غیبت است (نراقی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۴، ص ۱۶۲؛ خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۵۰۳).

بررسی و نقد

این دلیل نیز ناتمام است، زیرا:

نخست، طعن و لعن و سبی که در روایات واردشده، مربوط به عناوینی کلی همچون اهل بدعت و شک («إذا رأیتم أهل الريب و البدع من بعدی فأظهروا البرائة منهم و أكثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعة...») (کلینی، همان: ج ۲، ص ۳۷۵) یا کسانی که به اهل



بیت علیه السلام ظلم کرده‌اند («اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد» (شهید اول، ۱۴۱۰ق: ص ۱۸۳)) یا حقوق آنان را غصب نموده‌اند («اللهم خص أول ظالم و غاصب لآل محمد باللعن و کل مستن بما سن إلی یوم القیامة» (همان، ص ۸۸)) است و با این تعبیرها، شیعیان عموم مخالفان و افراد خاصی از آنان را که می‌شناسند سب و لعن نمی‌کنند، بلکه کسانی را لعن می‌کنند که به اهل بیت علیهم السلام ظلم کرده یا حق آنان را غصب کرده‌اند یا اهل بدعت و انحراف هستند. روشن است که همه مخالفان در مذهب، اهل ظلم و بدعت و غاصب حقوق اهل بیت علیهم السلام نیستند.

در برخی روایات و زیارات نیز که از سب و لعن افراد خاص همچون یزید و معاویه و عمر سعد و شمر یا آل ابی سفیان و آل مروان یاد شده (شهید اول، همان: ص ۱۸۰) بدان جهت است که این افراد از مصادیق بارز ظلم‌کنندگان به اهل بیت علیهم السلام و غاصبان حقوق آنان و از سردمداران نفاق و بدعت هستند. بنابراین، سب و لعن افراد یاد شده دلیلی برای جواز سب و لعن همه مخالفان یا غیبت آنان نیست.

دوم، در روایت تبری از بدعت‌گذاران به علتی اشاره شده است که نشان می‌دهد به جای تبری از بدعت‌گذار باید از خود بدعت تبری جسته شود؛ زیرا در تبیین علت تبری آمده است: «لَکِنِّیلاً یَطْمَعُوا فِی الْفَسَادِ فِی الْإِسْلَامِ وَ لَا یَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ»؛ یعنی به این دلیل که آنان در تخریب اسلام و آسیب رساندن به دین طمع نورزند و مردم نیز بدعت‌های آنان را نیاموزند (کلینی، همان: ج ۲، ص ۳۷۵). این علت، کنایه از آن است که هدف از تبری و سب و لعن، صیانت از اسلام و پیشگیری از رواج بدعت‌ها در میان مردم است و این هدف در جایی به دست می‌آید که تنها بدعت‌ها و اقدامات منفی بدعت‌گذار نقد و عیب‌جویی شود و زشتی آنها نشان داده شود، نه آنکه کارهای خوب و پسندیده‌ی وی و یا رفتارهای معمول و عادی او نیز آماج نقد و پرده‌دری قرار گیرد و هیچ بخشی از زندگی و رفتار او از توهین و تهمت درامان نماند.

سوم، اینکه گفته‌اند غیبت مخالف به مراتب آسان‌تر و سبک‌تر از سب و لعن اوست، پذیرفتنی نیست؛ زیرا ملاک حرمت در عناوین و اصطلاحاتی چون سب و لعن و یا غیبت و موارد همانند آن ناشناخته است: در این صورت نمی‌توان داوری کرد که این ملاک در کدام





قوی‌تر یا ضعیف‌تر است؛ چون آگاهی از مصالح و مفاسد احکام و پدیده‌ها و نسبت‌سنجی میان آنها تنها در قلمرو آگاهی‌های شارع است و ورود به این حوزه و کسب اطلاع از آن برای دیگران ناممکن و دست‌نیافتنی است، مگر در حدودی که خود شارع بیان نموده است.

چهارم، برفرض دلالت روایات یادشده بر جواز غیبت مخالفان طبق این روایات، احادیث متعددی از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است که در آنها از سب و لعن و بدگویی مخالفان به‌طورخاص نهی شده یا به احسان و معاشرت معروف با آنان فرمان داده شده است. در ادامه مقاله به این روایات اشاره خواهد شد.

۳-۱-۴. سیره متشرعه

دلیل دیگر پیروان این دیدگاه، سیره متشرعه است. صاحب جواهر در این‌باره می‌نویسد: «غیبت مخالف جزء سیره عملی عوام و عالمان شیعه در طول تاریخ و در همه سرزمین‌ها بوده است و آنان این عمل را از برترین طاعات و مقرب‌ترین اعمال می‌شمردند» (۱۳۶۵: ج ۲۲، ص ۶۲). تمسک به این دلیل در کلام برخی پیروان دیگر این دیدگاه نیز آمده است (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۳۲۴؛ بهبهانی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۳).

بررسی و نقد

درباره سیره ادعاشده نیز باید گفت:

نخست، چنین سیره‌ای در میان شیعیان وجود ندارد که آنان از افراد عادی مخالف در مذهب، که با آنان همنشینی دارند، غیبت کنند و آبرو و حیثیت آنان را از بین ببرند.

دوم، برفرض وجود چنین سیره‌ای در میان شیعیان، این عمل ممکن است در برخی از گروه‌های عوام شیعه وجود داشته باشد، اما در نخبگان دینی و آگاهان شیعه، به‌ویژه کسانی که از سیره ائمه علیهم‌السلام و تعاملات آنان با گروه‌های مخالف آگاهند، وجود ندارد.

سوم، برفرض وجود چنین سیره‌ای در میان مردم، این سیره دارای اعتبار و حجیت نیست؛ زیرا همچون بسیاری از سیره‌های دیگر مردم، ناشی از بی‌توجهی آنان به مسائل دینی یا عادت‌های نادرست و اندیشه‌های ناصواب آنان است و نه برآمده از دقت‌های

عقلانی و آگاهی‌های مذهبی آنان؛ همان‌گونه که شیخ انصاری در موارد گوناگونی در نکوهش این نوع سیره‌ها می‌نویسد: «ثبوت برخی سیره‌ها در بسیاری از مسائل عبادی، اقتصادی و سیاسی، و استمرار آنها در میان مردم ناشی از مسامحه و کم‌توجهی آنان به مسائل دینی است؛ چنان‌که این امر بر کسی پوشیده نیست» (۱۴۱۵ق: ج ۳، ص ۴۲).

۳-۱-۵. بی‌پردگی در فسق

از دیگر مستندات قائلان به جواز غیبت مخالفان آن است که آنان متجاهر به فسق و پرده‌داری‌های آشکارند. نخست از آن‌جهت که اعمال آنان برپایه روایات بی‌شماری (حرعاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۱۱۸-۱۲۵) باطل است. گویا آنان به هیچ‌یک از تکالیف دینی خود عمل ننموده و فاقد عمل صالح‌اند؛ به‌علاوه، به باور و اندیشه‌ای ملتزم هستند که از هر فسقی بالاتر است و آن انکار امامت و وصایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است و یکی از مواردی که، در روایات غیبت، استثناء و انجام آن مشروع قلمداد شده است، غیبت متجاهر به فسق است (همان: ج ۱۲، ص ۲۸۹؛ نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۹، ص ۱۲۸)؛ در این صورت، غیبت مخالف از باب تجاهر به فسق بی‌اشکال خواهد بود (خوئی، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۲۴؛ صاحب‌جواهر، ۱۳۶۵: ج ۲۲، ص ۶۳).

بررسی و نقد

این استدلال هم‌ناپذیرفتنی است: نخست از آن‌جهت که این ادعا خارج از موضوع مورد‌مناقشه است؛ زیرا محل گفتگو و نقض و ابرام این است که آیا مخالف را می‌توان تنها به‌عنوان مخالف و نه با عنوان دیگری غیبت نمود؟ درحالی‌که عنوان «تجاهر به فسق» خود سرفصل مستقل و جداگانه‌ای است که به‌تنهایی و صرف‌نظر از عنوان مخالف، مستلزم جواز غیبت است و این عنوان هم اختصاص به مخالف ندارد، بلکه شیعه متجاهر به فسق را هم می‌توان در صورت تجاهر به فسق غیبت نمود.

به‌علاوه، تجاهر به فسق در جایی معنا می‌یابد که شخص متجاهر بداند که آنچه را انجام می‌دهد قبیح و ناروا است و با آگاهی آن را انجام دهد؛ اما آنجا که عمل خویش را نیکو به‌شمار آورد و کارش را مستلزم پاداش و نزدیک شدن به خداوند بداند، نمی‌توان او را





فاسق نامید؛ همان‌گونه که شیخ انصاری نیز خود به این امر تصریح نموده است (انصاری، همان: ج ۱، ص ۳۴۶) و روشن است که مخالفان در مذهب اعمال خود را ممدوح و شایسته و در راستای فرمان‌برداری از خداوند تلقی نموده و حتی احتمال خطا و اشتباه نیز نمی‌دهند؛ حال در این صورت آیا می‌توان او را متجاهر به فسق نامید؟ (سبحانی، ۱۴۱۰ق: ص ۴۹۹؛ ایروانی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۲۰۷؛ مکارم، ۱۴۱۵ق: ص ۳۵۲-۳۵۷)

افزون‌براین، برفرض که آنان متجاهر به فسق به‌شمار آیند، در این صورت باید آنان را در محدوده مفاسدی که در آن تجاهر دارند غیبت نمود، زیرا دلایلی که غیبت متجاهر به فسق را تجویز می‌کند، آن غیبت را در همان مواردی که در آنها پرده‌داری داشته است، ثابت می‌کند و نه بیشتر (روحانی، بی‌تا: ج ۱۴، ص ۳۷۰؛ محسنی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۵۱۸؛ عاملی، ۱۴۱۷ق: ج ۸، ص ۱۱۵؛ مکارم، ۱۴۱۵ق: ص ۳۵۲)؛ در حالی که مدعا در غیبت مخالف آن است که به صورت مطلق و در همه حوزه‌ها، می‌توان از آنان غیبت کرد (محقق بحرانی، ۱۳۷۸ق: ج ۱۸، ص ۱۶۶؛ انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۴۵).

همچنین، سخن این افراد که گفته‌اند اعمال مخالفان از اساس باطل است نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا اعمال آنان در صورتی که واجد اجزاء و شرایط باشد، به ظاهر محکوم به صحت است و آثار دنیوی نیز بر آن مترتب است، هر چند ممکن است به سبب فقدان ولایت، مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد و یا از پاداش اخروی بی‌بهره باشد؛ همان‌گونه که در روایات هم به این دو نکته اشاره شده است (حرعاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۱۱۸-۱۲۵؛ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۲۴).

از آنچه گذشت، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که هیچ دلیل استوار و قانع‌کننده‌ای درباره جواز غیبت مخالفان به صورت مطلق نمی‌توان یافت؛ بلکه دلایل موجود فقط می‌تواند شماری از گروه‌ها، از جمله بدعت‌گذاران و معاندان، و نیز رهبران گمراهی را شامل گردد که با وجود آگاهی یا فراهم بودن شرایط لازم برای شناخت حقیقت، به ضدیت با آن و انکار مکتب اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته‌اند و غیبت آنان را مجاز شمارد؛ جواز غیبت این افراد هم به مخالفان اختصاص ندارد، بلکه اگر پیروان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام هم

در ردیف معاندان و ظالمان به اهل بیت علیهم السلام قرار گیرند، غیبت آنان براساس ادله مستثنیات غیبت جایز خواهد بود.

۲-۳. دیدگاه تحریم غیبت مخالف

در برابر دیدگاه مشهور، دیدگاه محقق اردبیلی و برخی از پیروان این نظریه قرار دارد که غیبت مخالفان را حرام شمرده‌اند. محقق اردبیلی درباره حرمت غیبت مخالف و ادله آن می‌نویسد:

«والظاهر أن عموم أدلة تحريم الغيبة من الكتاب والسنة يشمل المؤمنین وغيرهم... وبالجملة، عموم أدلة الغيبة وخصوص ذکر المسلم يدل على التحريم مطلقاً وأن عرض المسلم كدمه وماله، فكما لا يجوز أخذ مال المخالف و قتله لا يجوز تناول عرضه الذي هو الغيبة»: ظاهر این است که عموم ادله تحریم غیبت از قرآن و سنت شامل مؤمنان (شیعیان) و غیرمؤمنان (مخالفان) می‌شود... خلاصه اینکه عمومیت ادله غیبت و خصوص ذکر مسلمان در ادله یادشده دلالت بر تحریم مطلق غیبت دارد و اینکه آبروی مسلمان مانند خون و مالش است و همان‌گونه که گرفتن مال مسلمان و کشتن او جایز نیست، تعرض به آبروی او که همان غیبت است نیز روا نیست (محقق اردبیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۸، ص ۷۶-۷۸).

ایشان در ادامه می‌نویسد:

«وأظن أني رأيت في قواعد الشهيد عليه السلام أنه يجوز غيبة المخالف من حيث مذهبه و دينه الباطل وكونه فاسقاً من تلك الجهة لا غير، مثل أن يقال: أعمى، ونحوه الله يعلم، ولا شك أن الاجتناب أحوط»: گویا من در کتاب قواعد شهید دیده‌ام که گفته است: غیبت مخالف از جهت مذهب و دین، باطل است و فاسق بودن او از این جهت جایز است، مانند آنکه گفته شود آنان کورند و مانند آن، خدا می‌داند؛ ولیکن بدون شک احتیاط در اجتناب است (همان، ص ۷۸).





عده‌ای از فقیهان معاصر نیز همین دیدگاه را تأیید کرده و غیبت از مخالف را به‌جز اهل بدعت و معاندان حرام شمرده‌اند (جوادی آملی: جلسه ۱۹۳ و ۱۹۴؛ مکارم، ۱۴۱۵ق: ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ سبحانی، ۱۴۱۰ق: ص ۴۹۳؛ محسنی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۵۱۴؛ روحانی، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۴۵).

دیدگاه صحیح در این موضوع همین دیدگاه است که در ادامه به ادله اثبات آن می‌پردازیم.

۳-۲-۱. دلایل حرمت غیبت مخالفان

دلایل متعددی بر حرمت غیبت مخالفان می‌توان اقامه کرد که مهم‌ترین آنها به‌شرح زیر است:

۳-۲-۱. عموماً و اطلاقات ادله حرمت غیبت

همان‌گونه که گفتیم - و در کلام محقق اردبیلی نیز اشاره شده - در قرآن و سنت، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که به‌صورت مطلق و فراگیر و بدون هیچ‌گونه قید و شرطی غیبت را نکوهیده و آن را حرام و ناروا اعلام کرده است؛ به‌ویژه در حوزه روایات که در بیشتر آنها از عنوان عام و پرگستره‌ای چون «ناس» و «مسلم» استفاده شده است که همه مسلمانان اعم از موافق و مخالف را شامل می‌شوند؛ ازسوی دیگر عناوین و اصطلاحاتی همچون واژه‌های «اخوت» و «ایمان» و نمونه‌های آن، که احتمال داده می‌شد بتوانند آیات و روایات غیبت را محدود سازند و آنها را ویژه شیعیان امامیه قرار دهند، ارزیابی شد و ناتوانی آنها در ایفای این نقش آشکار گردید؛ در نتیجه، عمومیت آیات و روایات حرمت غیبت، و شمول آنها بر مخالفان غیرمعاند همچنان بابرجا و بی‌مزاخم است (سبزواری، ۱۴۱۶ق: ج ۱۶، ص ۱۲۵؛ محقق اردبیلی، ۱۴۱۱ق: ج ۸، ص ۷۸).

۳-۲-۲. آیات و روایات مربوط به مراودات با مسلمانان

فقیه در اجتهاد نباید فقط به ادله غیبت یا روایات سب و لعن اکتفا کند؛ بلکه کسی که قصد اجتهاد در موضوعی از موضوعات فقهی را دارد باید نگاهی هم به دیگر خطوط کلی

اسلام داشته باشد و مجموع ادله‌ای را، که در این موضوع و موضوعات مرتبط با آن وارد شده است، با هم بررسی کند و سپس درباره آن موضوع فتوا صادر نماید.

در فضای مربوط به ارتباطات و مراودات میان مسلمانان، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که آنان را از هرگونه اعمال تنش‌زا و تفرقه‌افکنانه نهی می‌کند؛ نمونه این ادله، آیه مبارکه ۱۰۳ آل عمران است که همه مسلمانان را به وحدت با یکدیگر و اجتناب از تفرقه دعوت می‌کند: ﴿واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً و لا تفرقوا﴾ و غیبتی که پیامد آن کینه، عداوت و تفرقه است با این آیه سازگاری ندارد؛ همچنین، در این زمینه، آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفِحْشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (نور: ۱۹) وارد شده است که با ضمیمه صحیح ابن ابی عمیر که در آن آیه یادشده به غیبت تفسیر شده، اشاعه فحشاء و غیبت کردن را به طور مطلق حرام شمرده است (شیخ صدوق، ۱۴۱۷ق: ص ۴۱۷). از این رو، نمی‌توان گفت که تنها غیبت از شیعه، اشاعه فحشاء و حرام است و درباره غیرشیعه‌ها، که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند، اشاعه فحشاء نبوده و حلال خواهد بود؛ افزون‌براین، در پیوند با این موضوع، آیه ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ (بقره: ۸۳) وارد شده است که مؤمنان را به گفتن سخن نیکو با دیگران و حتی کافران فرمان می‌دهد و سخن نیکو گفتن و اجتناب نمودن از غیبت مخالفان از مصادیق بارز این آیه است (جوادی آملی: جلسه ۱۹۳ و ۱۹۴).

نگاهی به آموزه‌های امامان شیعه نیز نشان می‌دهد که یکی از حقوق لازم هر مسلمان بر ذمه دیگری معاشرت نیکو با او و اجتناب از اعمالی است که سبب ناخوشنودی و هتک حرمت وی می‌شود. این امر از چنان اهمیتی برخوردار است که در روایات صحیح و مستفیض فراوانی از اهل بیت علیهم‌السلام بر این مسئله تأکید شده است. مثلاً، در روایتی، امام صادق علیه‌السلام به نقل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «شش خصلت است که هرکس این خصلت‌ها در او باشد، در پیشگاه خداوند از مقام و مرتبه ویژه‌ای برخوردار خواهد بود: از جمله آنها این است که مسلمان برای برادر مسلمان خود همان چیزی را دوست داشته باشد که برای عزیزترین اهل خود دوست دارد و برای آنان ناپسند شمارد آنچه برای عزیزترین اهل خود ناپسند می‌شمارد» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۱۷۲؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۲۰۴). در حدیثی دیگر امام صادق علیه‌السلام به معلی بن خنیس فرمود: «مسلمان بر مسلمان هفت حق





واجب دارد که اگر یکی از آنها را ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا خارج شده است». سپس فرمود: «آسان‌ترین حقوق یادشده آن است که مسلمان باید آنچه برای خود دوست می‌دارد، برای برادر مسلمانش نیز دوست بدارد و آنچه برای خود ناپسند می‌شمارد برای برادر مسلمانش ناپسند شمارد» (کلینی: همان، ص ۱۶۹؛ حر عاملی: همان، ص ۲۰۵). در روایتی دیگر نیز ایشان پس از عظیم شمردن حق مسلمان بر مسلمان فرمود: «از جمله حقوق مسلمان بر تو آن است که آنچه برای خود دوست داری، برای برادر مسلمانت دوست بداری و هرگاه برادر مسلمانت از تو غایب گردید، او را در غیابش حفظ کنی و هرگاه برادر مسلمانت را حاضر یافتی، به زیارت او بروی و او را بزرگ شماری و از او تکریم کنی؛ زیرا او از تو و تو از او هستی» (کلینی، همان: ص ۱۷۰؛ حر عاملی، همان: ص ۲۰۶).

آیا اینکه امام علیه السلام می‌فرماید: «با مسلمانان همان رفتارهایی را انجام دهید که دوست دارید با شما یا با عزیزترین اهل شما انجام دهند»، با غیبت سازگاری دارد؟ آیا اینکه امام علیه السلام می‌فرماید: «مسلمان باید حرمت مسلمان را در غیابش حفظ کند، زیرا تو از او و او از تو است»، با غیبت همخوان است؟ آیا شیعیان دوست دارند دیگران از آنان غیبت کنند و آبرو و حیثیت آنان را به بازی بگیرند؟ به یقین، هیچ‌یک از شیعیان دوست ندارند که همسایه یا همشهری مخالف در محافل خود از آنان غیبت کند؛ بنابراین، براساس روایات یادشده شیعیان نیز نباید از همسایه یا همشهری مسلمان خود، که در عقیده با آنان مخالفند، غیبت کنند.

روایات یادشده عام است و شامل همه مسلمانان اعم از موافق و مخالف می‌شود؛ چنان‌که علامه مظفر رحمته الله در کتاب عقاید الإمامیه و ذیل عنوان «عقیدتنا فی حق المسلم علی المسلم» می‌نویسد:

«از عظیم‌ترین و زیباترین اعمالی که دین اسلام مسلمانان را به آن دعوت کرده، برادری میان مسلمانان با وجود اختلاف در مذاهب و مراتب و جایگاه آنان است؛ چنان‌که از پست‌ترین اعمالی که مسلمانان در این ایام و عصرهای گذشته انجام داده‌اند تسامح نسبت به مقتضیات این اخوت اسلامی است» (بی‌تا: ص ۱۲۰).

سپس ایشان پس از اشاره به برخی روایات یادشده آورده است:

«ممکن است کسی توهم کند که مقصود از اخوت در احادیث اهل بیت علیهم السلام خصوص اخوت میان مسلمانان پیرو مذهب اهل بیت علیهم السلام، یعنی شیعیان، است؛ لیکن مراجعه به همه روایات اهل بیت علیهم السلام در این باره این توهم را باطل می‌کند» (همان، ص ۱۲۴).

۳-۲-۳. قاعده اولویت

بی‌گمان، طبق روایات و آموزه‌های فراوان دین، تعرض به مال و جان مسلمانان، از جمله مخالفان، حرام است و آنان از مصونیت لازم در این دو حوزه برخوردارند (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۲۴؛ سید مرتضی، ۱۳۲۵ق: ج ۳، ص ۸۲ و ۸۴؛ حرعاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۲۴، ص ۲۳۴)؛ زیرا هر فرد با گفتن شهادتین و ورود به جرگه مسلمانان به صورت طبیعی از حقوق و امتیازات لازم بهره‌مند خواهد شد؛ از سوی دیگر، این حقیقت نیز انکارناشدنی است که آبروی انسان به مراتب مهم‌تر از مال اوست؛ زیرا بسیاری از مردم با هدف صیانت از حیثیت و آبروی خویش، به آسانی از سرمایه‌های هرچند انبوه خود چشم می‌پوشند و آن را قربانی وجاهت خویش می‌سازند.

قرآن هم کسانی را که با تهمت و افترا آبروی مردم را هدف قرار می‌دهند، به سختی نکوهیده و افزون‌بر پیش‌بینی مجازات برای آنان، با فاسق نامیدن و بی‌اعتبار دانستن شهادت‌شان شدیدترین تنبیه را سزاوار آنان دانسته است (نور: ۴).

باتوجه به مطالب یادشده، در شرایطی که تعرض به مال مخالفان حرام است، آیا ممکن است تعرض به حیثیت و آبروی آنان، که به مراتب مهم‌تر از مالشان است، حرام نباشد؟ بی‌گمان، این‌گونه نیست؛ زیرا، بنابر قاعده اولویت، تعرض به مال کسی را نمی‌توان قبیح دانست و آن را نکوهید، اما اهانت و تعرض به آبروی او را ستود و آن را مباح به‌شمار آورد. به همین سبب، در برخی روایات، آبروی مسلمان (حتی مخالف) همچون مال و جان وی محترم شمرده شده و داوری یکسانی درباره آنها صورت گرفته است؛ همان‌گونه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «همه [چیز] مسلمان بر دیگری حرام است:





خون وی، و مال و آبرویش» (سید مرتضی، همان: ص ۸۲ و ۸۴؛ ابن ماجه، ۱۳۹۵ ق: ج ۲، ص ۱۲۹۸).

قاعده اولویت را از چشم‌انداز دیگری نیز می‌توان نمایان کرد و آن اینکه قرآن کریم نیکی و عدل و انصاف را در برابر مشرکانی که در جنگ با مسلمانان و اخراج آنان از سرزمین‌شان نقشی نداشته‌اند، مجاز و بدون مانع شمرده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾: «خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد» (ممتحنه: ۸). همچنین در روایات بسیاری، مؤمنان از هرگونه اهانت و ناسزاگویی به مشرکان نهی شده‌اند (کلینی، همان: ج ۷، ص ۲۴۰؛ حر عاملی، همان: ج ۲۸، ص ۱۷۳). براین اساس، هنگامی که قرآن و سنت، مؤمنان را به نیکی کردن به مشرکانی که با مسلمانان سرچنگ ندارند، سفارش و آنان را از ناسزاگویی به مشرکان نهی می‌کند، آیا ممکن است این سفارش را از مسلمانانی که به‌ظاهر دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام هستند، ولی اعتقادی به امامت آنان ندارند، دریغ ورزد؟ به‌دیگرسخن، آیا ممکن است در آموزه‌های دینی، نیکی به مشرکان غیرجنگ‌طلب، مجاز و روا اعلام گردد، ولی نسبت به سنیان دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام و غیرمعاند، نه‌تنها نیکی ناروا تلقی شود که حتی تأکید و سفارش به ناسزاگویی و تعرض به آبرو شود؟ بی‌گمان، این‌گونه داوری در این باب پذیرفتنی نخواهد بود.

۳-۲-۴. عمومیت پدیده‌های اخلاقی

تردیدی نیست که غیبت از رذایل اخلاقی و صفات مذموم بشری است؛ زیرا غیبت، آن‌گونه که گفتیم، عیب‌جویی، پرده‌داری و کشف کاستی‌های دیگران، و نشان دادن آن به مردم است. این اقدام، به‌صورت طبیعی، باعث آزار مردم و هتک حرمت آنان خواهد گشت و چه‌بسا پیامدهای منفی بسیاری را نیز در پی داشته باشد. این خصلت مذموم، گذشته از ناسازگاری آن با مبانی عقلی، به‌سبب آنکه ستم در حق دیگران است، با مبانی اخلاقی نیز در تضاد است و جز فرومایگان کسی تن به این پدیده ضداخلاقی نمی‌دهد.

از سوی دیگر، آشکار است که رذایل اخلاقی، همچون محاسن آن، اختصاص به زمان و مکان یا فرد و گروه خاصی ندارد؛ بلکه ذات و هویت آن عمومیت و فراگیری است و شامل همه افراد و گروه‌ها خواهد شد، مگر آنکه دلایل استوار و مستحکمی بر خروج افراد و یا گروه‌هایی از زیرمجموعه این عام فراگیر، آن هم به صورتی شفاف و روشن، برپا گردد (مطهری، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۲۳۳)؛ برپایه برخی دلایل که غیبت برخی افراد را از دایره غیبت استثنا کرده است (کلینی، همان: ج ۲، ص ۳۷۵؛ حر عاملی، همان: ج ۱۲، ص ۲۸۹)، این امر تنها درباره مخالفان بدعت‌گذار و معاند، و برخی افراد خاص دیگر، پذیرفتنی است؛ اما درباره غیر این افراد، به‌ویژه مخالفان ناآگاه و مستضعف که هیچ شناختی از حقیقت و موارد اختلاف فرقه‌ها نداشته و عناد و تعصبی هم در سرپیچی از حقیقت ندارند، پذیرفتنی نیست؛ بلکه آنان نیز، همچون امامیان، مشمول حرمت غیبت بوده و قوانین و مقررات غیبت درباره آنها هم جاری و ساری است.

۳-۲-۵. تمسک به ادله ثانویه

بر فرض اینکه غیبت مخالف، طبق قاعده اولیه، روا و جایز باشد، به جهت پیامدهای ناروا و حرامی که این عمل در پی دارد، غیبت مخالف جایز نخواهد بود: با این توضیح که مصادیق همنشینی، دادوستد و معاشرت شیعیان با مخالفان در بسیاری از روستاها و شهرهای سرزمین‌های اسلامی فراوان است. اگر غیبت مخالفان در مذهب (در هر شهر و محله‌ای که با شیعیان زندگی مسالمت‌آمیزی دارند) جایز باشد، این امر سبب می‌شود که آنان نیز متقابلاً غیبت شیعیان را روا و مباح شمارند؛ هنگامی که این عمل در میان دو طرف رایج شود، به‌طور طبیعی اسباب کینه، عداوت و نزاع میان دو طرف فراهم می‌شود و زندگی مسالمت‌آمیز در روستا یا محله و شهر را تبدیل به دشمنی و نزاع و جنگ می‌کند؛ چنان‌که در روایتی از رسول خدا ﷺ نیز آمده است، گناهان زبان (از جمله غیبت) ممکن است حتی به غارت حرام اموال و حتی ریختن خون‌های حرام منجر شود (کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۱۵)؛ به‌یقین، وقتی عملی چنین پیامدهایی داشته باشد، آن عمل روا و جایز نخواهد بود.





مؤید این امر آیاتی از قرآن کریم است که در آن خداوند مسلمانان را از سب بت‌های مشرکان به سب آنکه مشرکان هم خدای سبحان را دشنام می‌دادند، نهی کرده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾: «چیزهایی را که آنان به جای الله می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام دهند» (انعام: ۱۰۸). همچنین، در برخی روایات مستفیض مربوط به اهل بغی از رفتار نیکو با اهل بغی به جهت رعایت برخی مصالح سخن به میان آمده است؛ مثلاً امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود: «سیرهٔ امیر مؤمنان، علی علیه السلام، دربارهٔ اهل بصره برای شیعیان بهتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده است، زیرا آن حضرت می‌دانست که باغیان به حکومت و قدرت دست می‌یابند؛ از این رو اگر آنان را به اسارت می‌گرفت، آنان نیز شیعیان را به اسارت می‌گرفتند» (کلینی، همان، ج ۵، ص ۳۳؛ حر عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۷۶).

همچنین در روایات فراوان دیگری اهل بیت علیهم السلام شیعیان را به مدارا و رفتار نیکو با مخالفان و پرهیز از اعمال چالش‌برانگیز توصیه کرده‌اند؛ مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام، توصیه‌ای کلی خطاب به شیعیان آمده است: «ای شیعیان! زینت ما باشید و مایهٔ ننگ ما نباشید؛ محبت دیگران را به سوی ما جلب کنید و ما را مبعوض آنان نگردانید، هر محبتی را به سوی ما جلب و هر شری را از ما دفع کنید» (حر عاملی، همان، ج ۱۲، ص ۸)؛ همچنین فرمود: «آنچه برای خود دوست دارید، برای آنان نیز دوست داشته باشید. آیا مردی از شما شرم نمی‌کند که همسایه‌اش حق او را شناخته و رعایت کند؛ ولی او حق همسایه‌اش را رعایت نکند؟» (همان، ص ۶).

حال، آیا با غیبت کردن از مخالفان، که سبب بغض و کینه می‌شود، محبت آنان را به سوی امامان شیعه یا پیروانشان می‌توان جلب کرد؟ و آیا شیعیان دوست دارند دیگران از آنان غیبت کنند و آبرو و حیثیت آنان را به بازی بگیرند؟ بنابراین، آنان نیز براساس روایات یادشده نباید از همسایه یا همشهری مخالف خود غیبت کنند.

افزون بر این، مفاهیم پرشمار دیگری نیز در روایات به چشم می‌خورد که بیانگر معاشرت نیکو با مخالفان غیرمعاند و داشتن ارتباط اخلاقی و عاطفی با آنان است؛ این مفاهیم به صورت طبیعی جواز غیبت آنان را با چالش روبه‌رو می‌کند. نمونهٔ این موارد عبارت است:

رفتن به عیادت بیماران اهل سنت و حضور در تشییع جنازه‌های آنان و برپایی شهادت برای آنان (چه به سود و چه زیانشان) و پاس داشتن حق امانت درباره آنان (کلینی، همان: ج ۲، ص ۶۳۶)؛ نهی از دشنام به شامی‌ها در صفین باینکه هیچ‌یک از آنان امامت علی علیه السلام را باور نداشتند و حتی دشمن آن حضرت نیز بودند (نهج البلاغه: خطبه ۲۰۶)؛ تأکید بر سلام و مصافحه با مخالفان در مذهب (کلینی، همان: ص ۱۸۰ و ۱۹۴)؛ اصرار بر همراهی با جماعت مسلمانان و پرهیز از تفرقه (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۷ و نامه ۴۷)؛ جواز اقتداء به اهل سنت در نمازهای جمعه و جماعت (کلینی، همان: ج ۳، ص ۳۸۰؛ حرعاملی، همان: ج ۸، ص ۲۹۹)؛ سفارش به نیک‌گویی با مردم و پرهیز از زشت‌گویی (کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۶۴)؛ تأکید بر اهتمام جدی به امور مسلمانان و خیرخواهی برای آنان (همان)؛ توصیه به دعا و نیایش برای مرزداران در نیایش‌های امام سجاد علیه السلام باینکه در عصر ایشان بیشتر مرزداران از مخالفان در مذهب بودند (صحیفه سجاده: دعای ۲۷) و ده‌ها مورد دیگر. آشکار است که بدگویی و عیب‌جویی از مخالفان با مواردی که گفته شد، هیچ‌گونه همخوانی و سازواری نخواهد داشت (سبزواری، ۱۴۱۶ق: ج ۱۶، ص ۱۲۶؛ مکارم، ۱۴۱۵ق: ص ۳۵۲).

۴. نتیجه

از آنچه گفتیم، این نتیجه به دست آمد که درحوزه غیبت مخالفان، با دیدگاه مشهور فقیهان که غیبت آنان را به صورت مطلق مجاز می‌دانستند، نمی‌توان همراه شد؛ زیرا همه مستندات آنان، همچون تمسک به قرآن، روایات، اجماع، سیره متشرعه و دلایل دیگر، از اثبات مدعی یادشده ناتوان است؛ آنگاه دیدگاه صحیح در این باره (نظریه محقق اردبیلی و کسانی که این دیدگاه را تأیید کرده‌اند) را مطرح نمودیم. برپایه این نظریه، غیبت عامه مخالفان در مذهب، به ادله مختلف، از جمله عمومات و اطلاقات ادله حرمت غیبت، آیات و روایات مربوط به مراودات با مسلمانان، قاعده اولویت، عمومیت پدیده‌های اخلاقی و ادله ثانویه، حرام است؛ براین اساس، همان‌گونه که مؤمنان از غیبت شیعیان و پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام اجتناب می‌کنند، باید از غیبت عموم مخالفان در مذهب که هیچ‌گونه عنادی با اهل بیت علیهم السلام و مذهب آنان ندارند و بلکه بسیاری از آنان دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستند نیز اجتناب کنند.

پی نوشت:

۱. «خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الأرض و مغاربها، فسفك بها الدم الحرام و إنتهب بها المال الحرام، و إنتهك بها الفرج الحرام، و عزتی و جلالی لأعذبك بعذاب لا أعذب به شيئاً من جوارحك».
۲. «أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةً»: حجرات: ۱۰.
۳. مسلمانان برادر یکدیگر هستند (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۱۶۶).



كتابنامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. صحيفه سجديه.
٤. ابن حجر (بي تا)، فتح الباري، بيروت، دارالمعرفة، چاپ دوم.
٥. ابن عربي، محمد بن علي (بي تا)، الفتوحات المكية، بيروت، دارالصادر.
٦. ابن فارس (١٤٠٤ق)، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، دفتر تبليغات اسلامي.
٧. ابن كثير، اسماعيل (١٤١٢ق)، تفسير القرآن العظيم، تحقيق يوسف عبدالرحمن مرعشلي، بيروت، دارالمعرفة.
٨. ابن ماجه قزويني، محمد بن يزيد (١٣٩٥ق)، السنن، تحقيق محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت، داراحياء التراث العربي.
٩. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤٠٥ق)، لسان العرب، قم، ادب الحوزة.
١٠. انصاري، شيخ مرتضى (١٤١٥ق)، كتاب المكاسب، تحقيق لجنة تحقيق تراث الشيخ الاعظم، قم، المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأنصاري.
١١. ابرواني، ميرزا علي (١٤٢١ق)، حاشية كتاب المكاسب، قم، دار ذوى القربى.
١٢. بهبهاني، محمداقبر (١٤١٧ق)، حاشية مجمع الفائدة والبرهان، قم، مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني.
١٣. جوادى آملی، عبدالله (١٣٩٤)، جزوات درس مكاسب محرمة، جلسات ١٩٣ و ١٩٤، قم، مؤسسة اسراء.
١٤. جوهری، اسماعيل بن حماد (بي تا)، الصحاح، تحقيق احمد بن عبدالغفور عطار، قاهره، دارالكتاب العربي.
١٥. حرعاملی، محمد بن الحسن (١٤١٤ق)، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث.

١٦. خميني (امام)، روح الله (١٤٢٧ق)، كتاب الطهارة، تهران، مؤسسة تنظيم و نشر آثار الإمام الخميني، چاپ دوم.
١٧. خوئي، سيدابوالقاسم (بي تا)، مصباح الفقاهة، قم، مكتبة الداوري.
١٨. الدويش، احمد بن عبدالرزاق (١٤٢٠ق)، فتاوى اللجنة الدائمة، رياض، مكتبة العبيكان، چاپ دوم.
١٩. روحاني، محمدصادق (١٤١٣ق)، فقه الصادق، قم، مهر استوار.
٢٠. زبيدي، محمد مرتضى (بي تا)، تاج العروس، قاهره، منشورات دار مكتبة الحياة.
٢١. سبحاني، جعفر (١٤١٠ق)، المواهب في تحرير أحكام المكاسب، قم، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
٢٢. سبزواري، عبدالاعلى (بي تا)، مهذب الأحكام، نجف، مطبعة الآداب.
٢٣. سبزواري، محمدباقر (١٤١٣ق)، كفاية الفقه، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
٢٤. سعدى، ابو حبيب (١٤٠٨ق)، القاموس الفقهي، دمشق، دار الفكر، چاپ دوم.
٢٥. سيد مرتضى (١٣٢٥ق)، الأمالي، تحقيق احمد بن امين الشنقيطي، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، چاپ نخست.
٢٦. شرف الدين، سيد عبدالحسين (بي تا)، الفصول المهمة في تأليف الأمة، قم، مؤسسة بعثت، چاپ نخست.
٢٧. شهيد اول (بي تا)، القواعد و الفوائد، قم، مكتبة المفيد.
٢٨. شهيد ثاني (بي تا)، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، بيروت، دار العالم الإسلامي.
٢٩. _____ (١٤٢٢ق)، كشف الريبة، چاپ شده در كتاب المصنفات الأربعة، قم، بوستان كتاب.
٣٠. شيخ صدوق (١٣٨٦ق)، علل الشرايع، تحقيق سيد محمدباقر بحر العلوم، نجف، منشورات مكتبة الحديدية.
٣١. _____ (١٤١٠ق)، ثواب الأعمال، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٣٢. _____ (١٤١٧ق)، الأمالي، قم، مؤسسة نشر اسلامي، چاپ نخست.
٣٣. _____ (بي تا)، من لا يحضره الفقيه، تحقيق على اكبر غفاري، قم، مؤسسه نشر اسلامي.
٣٤. شيخ طوسي (١٤٠٠ق)، الإقتصاد، تهران، منشورات مكتبة جامع جهلستون.
٣٥. صاحب جواهر (محمدحسن نجفي) (١٣٦٥)، جواهر الكلام، تحقيق شيخ عباس قوچاني، تهران، دارالكتب الإسلامية، چاپ سوم.
٣٦. طباطبائي، سيدعلى (١٤١٩ق)، رياض المسائل، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.

۳۷. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۳ق)، مجمع البحرين، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۸. عاملی، محمدجواد (۱۴۱۷ق)، مفتاح الكرامة، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۹. علامه حلی (۱۴۲۲ق)، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ نخست.
۴۰. فتح الله، احمد (۱۴۱۵ق)، معجم ألفاظ الفقه الجعفري، الدمام، بی نا، چاپ نخست.
۴۱. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۳)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ پنجم.
۴۲. گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۳ق)، نتائج الأفكار، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ نخست.
۴۳. محسنی، محمدآصف (۱۴۲۹ق)، حدود الشريعة، قم، بوستان کتاب.
۴۴. محقق اردبیلی، احمد (۱۴۱۱ق)، مجمع الفائدة و البرهان، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۴۵. محقق بحرانی، یوسف (۱۳۷۸ق)، الحدائق الناضرة، نجف، دارالکتب الإسلامية.
۴۶. محقق کرکی (علی بن الحسین) (۱۴۰۸ق)، جامع المقاصد، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ نخست.
۴۷. مطهری، مرتضی (۱۴۱۸ق)، اسلام و مقتضیات زمان، تهران، صدرا.
۴۸. مظفر، محمدرضا (بی تا)، عقائد الإمامیه، تحقیق حامد حفنی داود، قم، انصاریان.
۴۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۵ق)، انوار الفقاهة: کتاب التجارة، قم، مؤسسة الإمام امیرالمؤمنین (ع).
۵۰. نراقی، احمد (۱۴۱۸ق)، مستند الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ نخست.
۵۱. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ نخست.
۵۲. نووی، یحیی بن شرف (بی تا)، روضة الطالبین، تحقیق عادل احمد عبد الموجود، بیروت، دارالکتب العلمیة.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی